

## خرده فرهنگها و وفاق اجتماعی

جامعه‌شناسان در کل سه فرایند عمومی و مرتبط با یکدیگر برای جامعه قائلند: فرایند تجمع، فرایند تفکیک یا تمایز یافتگی و فرایند پیوستگی یا انسجام.<sup>۱</sup> منظور از فرایند تجمع، فرایندی است که واحدهای اجتماعی، اعم از افراد یا کنشگران اجتماعی و جمعهای مختلف، را دور یکدیگر جمع می‌کند. متغیرهای عمده و مرتبط در این فرایند، سطح تراکم و شکل توزیع فضایی، اندازه و نرخ رشد جمعیت و سطح و شیوه تولید و منابع مالی، سازمانی و فن‌شناختی این شیوه تولید است. منظور از فرایند تمایز یافتگی، فرایندی است که تقسیمها و تمایزاتی میان واحدهای اجتماعی (کنشگران و جمعهای انسانی) ایجاد می‌کند. تقسیمها و تمایزاتی که به نوبه خود، و به زعم دورکیم، معلول تراکم مادی و معنوی جامعه و در نتیجه رقابت و تخصصی شدن فعالیتهاست. و منظور از فرایند پیوستگی یا انسجام، فرایندی است که واحدهای اجتماعی متمایز را به یکدیگر پیوند می‌دهد. چون محور اصلی بحث، خرده فرهنگها و وفاق اجتماعی است، کانون توجه خود را عمدتاً به دو فرایند تمایز یافتگی و انسجام و آثار و دلالتهای آن بر موضوع مقاله حاضر معطوف می‌کنیم.

یکی از ابعاد تمایز یافتگی، شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌های مختلف در جامعه است. کمابیش، هر جامعه‌ای جدا از فرهنگ عام و مورد قبول افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی، برخوردار از خرده‌فرهنگ‌هایی متناسب با وضعیت گروهی خود است، از سوی دیگر، یکی از ابعاد پیوستگی یا انسجام نیز وحدت نمادین یا وحدت فرهنگی بین این خرده‌فرهنگ‌هاست که در این مقاله از آن تحت عنوان وفاق اجتماعی یاد کرده‌ایم. به سخن دیگر، خرده‌فرهنگ‌ها به یک معنا همان تمایز یافتگی است (تمایز یافتگی در شکل فرهنگی آن) و وفاق اجتماعی نیز به یک معنا، انسجام یا پیوستگی است (پیوستگی در قالب وحدت نمادین یا وحدت فرهنگی آن).

فرایند تمایز یافتگی: به طور خلاصه، فرایند تمایز یافتگی جوامع بشری، ناظر به شکل‌گیری گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی و خرده‌فرهنگ‌های این گروه‌ها و اقشار مختلف و تفاوت‌های بین آنهاست. دامنه این گروه‌ها از گروه‌بندی‌های جنسی، سنی، شغلی، نژادی، قومی، مذهبی، گروه‌های فرعی ناشی از کنش متقابل و ساخت‌های شبکه‌ای تا گروه‌بندی‌های عمودی ناشی از دستیابی‌های مختلف به منابع کمیاب

نابرابری یعنی ثروت (طبقات اجتماعی)، قدرت (احزاب یا گروه‌های قدرت) و منزلت (گروه‌های منزلت)، در نوسان است.

خرده‌فرهنگ‌ها نیز به ویژگی‌ها و صفات فرهنگی یا نظام نمادین خاص این گروه‌ها و اقشار مختلف، یعنی ارزش‌ها، هنجارها و سبک زندگی آنها برمی‌گردد. واژه نامه «تفکر اجتماعی» بلکول (Black well)، مفهوم گروه را تجمعی از انسان‌ها می‌داند که اولاً رابطه خاصی بین آنها برقرار باشد و ثانیاً افراد نسبت به گروه و نمادهای آن آگاهی داشته باشند.<sup>۲</sup> خرده‌فرهنگ را نیز می‌توان نظام فرهنگی (زبان، هنجارها، ارزش‌ها، وجدان جمعی، الگوها و سبک و شیوه زندگی، حرکات و اداهای رفتاری و...) گروهی دانست که به رغم برخورداری از عناصر مشترك، تا حدی در شکل و محتوا با نظام فرهنگی غالب یا مورد قبول اکثریت، متفاوت است.<sup>۳</sup> بین ابعاد فرایند تمایز یافتگی نیز ارتباط متقابل وجود دارد. پیدایش گروه‌ها به شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌ها می‌انجامد و بالعکس، وقتی زیرمجموعه‌ای از کنشگران اجتماعی از سطح بالایی از تعامل یا کنش متقابل اجتماعی برخوردار باشند، زمانی که

شبکه‌های تجمعی متراکمی را تشکیل دهند و قرابت فیزیکی بالایی را به نمایش بگذارند، نظام نمادین یا خرده‌فرهنگ خاصی شکل می‌گیرد. این کنشگران، نظام نمادین خاصی، بویژه در ارتباط با نمادهایی که تعامل آنها را سازمان می‌دهد، نمادهایی مثل زبان، حرکات و اداهای رفتاری، هنجارها، عقایدی تجربی در مورد محیط خود، عقایدی ارزشی در مورد اینکه چه چیزی باید در این محیط باشد و... را توسعه می‌بخشند. پیدایش این نظام نمادین نیز به نوبه خود شکل‌گیری گروهها را به طرق زیر تقویت می‌کند: الف) تسهیل تعامل و تجمع در میان کسانی که از نمایش نمادین یکسان برخوردارند؛ ب) ایجاد روابط تیره با کسانی که در این نمایش سهم نیستند. به همین ترتیب، شکل‌گیری گروه‌بندیهای عمودی نیز شخص‌فرهنگی را در خصوص کسانی که در سطحی یکسان از منابع کمیاب برخوردارند، تحکیم و ثبات می‌بخشد.

صاحبان قدرت سیاسی بتدریج و با مهار فعالیت‌های دیگران برخوردار از عقاید و اشکال نمادین خاصی می‌شوند که آنها را از افراد غیر قدرتمند و تحت سلطه جدا می‌سازد. همچنین صاحبان منابع کمیاب دیگر، یعنی ثروت و منزلت نیز الگوهای

فرهنگی متمایز و خاص خود را به وجود می‌آورند. متقابلاً پیدایش خرده‌فرهنگها و نظام نمادین منسوب به گروه‌بندیهای عمودی نیز می‌تواند به مثابه منبعی که موقعیت کنشگران را در سلسله مراتب موجود استحکام می‌بخشد، مورد استفاده قرار گیرد. این امر، بویژه در مورد سلسله مراتبهای مبتنی بر منزلت، یعنی جایی که سرمایه‌های فرهنگی، منبع عمده تمایز یافتگی است، صادق است.

فرایند پیوستگی یا انسجام: فرایند انسجام در کل ناظر به میزان و الگوی رابطه متقابل بین کنشگران، گروهها و خرده‌فرهنگهای تمایز یافته است. در خصوص رابطه متقابل، سه الگوی متغیر وجود دارد: الف) هماهنگی ساختاری و کارکردی بین کنشگران در سازمانها و نهادهای اجتماعی، یا میزانی که اهداف و فعالیت‌های اجتماعی پشتیبانی‌کننده و تسهیل‌کننده یکدیگرند، ب) وحدت نمادین بین کنشگران، بر پایه میزان شکل‌گیری اهداف و فعالیت‌های اجتماعی حول قالبهای فرهنگی و نمادین مشترك (جهان بینی مشترك یا وفاق حول نمادهای توصیفی و هستی‌شناختی، ارزشهای مشترك یا وفاق حول نمادهای مربوط به ارزشیابیها، وفاق

حول بایدها و نبایدها و مفاهیمی از قبیل خوبی و بدی، درستی و نادرست و... و وفاق حول نمادهای مربوط به ایجاد نظم رفتاری در جامعه؛ ج) ثبات سیاسی بر پایه نوع و میزانی که اهداف و فعالیت‌های واحدهای اجتماعی توسط کنشگران بیرونی صاحب قدرت یا دولت از طریق استفاده از دستگاه قانونگذاری و استفاده از ابزارهای تحکم یا اجبار، تنظیم می‌شود. تمرکز، سلسله مراتب و مشروعیت، متغیرهای تعیین‌کننده چگونگی و میزان این تنظیم است.

با افزایش تمایز یافتگی در جامعه، مشکل پیوستگی و انسجام نیز بیشتر می‌شود. افزایش شکل‌گیری گروه‌های افقی، مشکل انسجام و هماهنگی بین این گروه‌ها را ایجاد می‌کند و افزایش شکل‌گیری خرده فرهنگها نیز مشکل وحدت نمادین و وحدت فرهنگی بین اعضای این خرده فرهنگها را مطرح می‌سازد. به همین ترتیب، شکل‌گیری گروه‌های عمودی و شکاف نهادی و ساختاری بین طبقات اجتماعی، گروه‌های قدرت و گروه‌های منزلت، مشکل اعتراض و مخالفت از سوی گروه‌های محروم از منابع مطلوب سه‌گانه را مطرح می‌سازد. از سوی دیگر، هرچه گروه‌های محروم در جامعه،

در نتیجه آگاهی از محرومیت نسبی، مشروعیت توزیع منابع مطلوب را بیشتر زیر سؤال برند، امکان بروز ستیز افزایش می‌یابد؛ و هرچه ساخت اجتماعی متصلب‌تر باشد و کانالها و مجاری لازم برای بروز تظلم‌ها و نارضایتی‌ها و حل و فصل درگیری‌های اجتماعی در دسترس نباشد، این ستیز شدیدتر خواهد بود. فقدان ارزشهای مشترک بین گروه‌های درگیر نیز بر شدت این ستیز خواهد افزود.<sup>۴</sup>

ذکر این نکته حائز اهمیت است که جوامع مختلف از تعدد و تنوع یکسانی از

تمایز یافتگی یا تفکیک اجتماعی برخوردار نیستند. در بعضی جوامع هم می‌توان شاهد اجتماعات طبیعی یا به عبارتی گروه‌بندی‌های قومی، نژادی، مذهبی، منزلتی و... و خرده فرهنگهای ناشی از آن بود و هم می‌توان شاهد شکل‌گیری طبقات اجتماعی و گروه‌های قدرت یا احزاب سیاسی و خرده فرهنگهای متناسب با آن بود. در بعضی جوامع، اجتماعات طبیعی و در بعضی، احزاب سیاسی و طبقات اجتماعی

تسلط دارند. نوعاً، جوامع صنعتی و سرمایه‌داری غرب را جوامعی می‌شناسند که تسلط، از آن جامعه مدنی در قالب طبقات اجتماعی و احزاب سیاسی است. شکل‌گیری جامعه مدنی نیز در گرو بسط حقوق شهروندی و حاکمیت فلسفه سیاسی فردگرا یا حداقل غیر جمع‌گراست. علمای سیاست، حقوق شهروندی را عبارت از حقوق مدنی (آزادیهای فردی، آزادی بیان، آزادی فکر، آزادی ایمان و عقیده، حق مالکیت، حق انعقاد آزادانه قرار داد و حق

داوری کرد که کدام کشور تمایل بیشتری نسبت به اعطای این حقوق دارد و در کدام کشور، شاهد بسط بیشتر این حقوق هستیم. علاوه بر این، گاهی میان سه حقوق مذکور نیز تعارضهایی پیش می‌آید. برای مثال، بسط حقوق اجتماعی که به گسترش رفاه و مداخله دولت در امور اقتصادی شهروندان می‌انجامد، خواه ناخواه، محدودیتهایی بر حقوق مدنی و آزادیهای فردی اعمال می‌کند. اما مهم، میزان دخالت دولت در امور اقتصادی و طبعاً ایجاد محدودیتهایی بر

برخورداری از عدالت)، حقوق سیاسی (حق رأی) و حقوق اجتماعی (حق برخورداری از رفاه اجتماعی، امنیت و مشارکت) می‌دانند.<sup>۵</sup>

این تذکر لازم است که تحقق و بسط حقوق شهروندی در هیچ‌جا به صورت محض، خالص و کامل صورت نمی‌گیرد. فقط می‌توان به طور تطبیقی بین کشورها

آزادیهای فردی نیست، بلکه مسأله اساسی، شکل و شیوه این دخالت است؛ اینکه این دخالت، روالمند و قانونمند است، یا بی ضابطه و غیرقابل پیش‌بینی. به هر حال، همان‌گونه که اشاره شد، بسط و تحقق این حقوق با هر فلسفه سیاسی-اجتماعی‌ای تناسب و همخوانی ندارد. فلسفه سیاسی-اجتماعی‌ای که از دخالت بی‌رویه، گسترده و بالفعل دولت در تمام زمینه‌های

فردی و اجتماعی پشتیبانی می‌کند، در عمل باعث می‌گردد تا امنیت حقوقی، سیاسی و اقتصادی-اجتماعی افراد، مخدوش گردیده و در روند شکل‌گیری جامعه مدنی در قالب گروه‌ها و انجمن‌های مختلف صنفی، حرفه‌ای، احزاب سیاسی و طبقات اجتماعی، اختلال ایجاد شود.

احزاب و طبقات اجتماعی، به عنوان شرطی لازم، در جوامعی شکل می‌گیرند که فلسفه سیاسی-اجتماعی نظام یا از فردگرایی و دولت محدود حمایت کرده، یا حداکثر پشتیبان دولت نامحدود بالقوه-یعنی دولتی که بالقوه از اختیارات زیادی برخوردار است، اما ترجیح می‌دهد از این اختیارات در شرایط تعریف شده و ضروری استفاده کند-باشد و دخالت‌های دولت، قانونمند و قابل پیش‌بینی باشد. اما در جوامعی که دولت یا قوه حاکمه، مدام و خودسرانه در حیات اقتصادی و سیاسی مردم دخالت می‌کند، شکل‌گیری جامعه مدنی یا گروه‌های داوطلب که واسط میان دولت و ملت هستند، بسختی و یا حداکثر به شکلی محدود و گاهی انحصاری صورت می‌گیرد. مسئله محدود و انحصاری بدون جامعه مدنی نیز، مسئله‌ای نیست که فقط در کشورهای خاصی شاهد آن باشیم. حتی در کشورهایی

که-به اصطلاح-مهد حقوق شهروندی و جامعه مدنی هستند و به لحاظ نظری از شکل‌گیری جامعه مدنی حمایت می‌کنند، در عمل به دلیل وجود تبعیض‌های مختلف جنسی، قومی، نژادی و مذهبی و حتی بی‌طرف نبودن دولت نسبت به گروه‌ها و اقشار خاصی از جامعه، شکل‌گیری جامعه مدنی به گونه‌ای جهتدار-و به عبارت دقیقتر-به نفع برخی از گروه‌ها و به ضرر گروه‌های دیگر، صورت می‌گیرد. بنابراین، مسأله شکل‌گیری جامعه مدنی را در مطالعات تطبیقی نباید به صورت سیاه و سفید یا خاموش و روشن مطالعه کرد، بلکه آن را باید به صورت بیشتر و کمتر (نسبی) مورد مطالعه قرار داد.

اشاره به این نکته نیز ضروری است که شکل‌گیری طبقات اجتماعی و احزاب سیاسی در یک جامعه، الزاماً به معنای خوب بودن یا بی‌دغدغه بودن آن جامعه نیست. شکل‌گیری طبقات اجتماعی، احزاب سیاسی و گروه‌های منزلت به مثابه جامعه مدنی یا گروه‌هایی برخوردار از استقلال و آزادی عمل و عدم دخالت دولت در فرایند شکاف نهادی و ساختاری بین این گروه‌ها، می‌تواند به اعتراض گروه‌های محروم و حتی به ستیز و تخریب نظام اجتماعی

بیانجامد. به همین دلیل است که حتی در جوامع لیبرال نیز شاهد مداخله روزافزون دولت، حداقل در فرایند شکل‌گیری طبقات اجتماعی، هستیم. مداخله‌ای که باعث ایجاد و گسترش دولت رفاه در این جوامع شده است. در اکثر جوامع مدرن، دولت خود را موظف می‌داند تا نیازهای اساسی اقشار خاصی مثل افراد بیکار، بیمار و سالخورده را تأمین کرده و نسبت به تأمین مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی، امنیتی و... خود را مسؤول بداند.

اما به هر حال، برعکس جوامع صنعتی سرمایه‌داری، کمابیش، جوامع غیرصنعتی یا جهان سومی را جوامعی می‌دانند که در آن فلسفه سیاسی-اجتماعی جمعگرا حاکم بوده و به دلیل دخالت‌های نامحدود و بالفعل دولت در شؤون زندگی سیاسی و اقتصادی-اجتماعی مردم، جامعه مدنی شکل نگرفته و عمدتاً تفوق با اجتماعات طبیعی یا گروه‌بندیهای قومی، نژادی و مذهبی است. در این میان، کشورهای خاورمیانه-از جمله ایران- را کشوری می‌دانند که به دلیل ساخت تاریخی-سیاسی دولت از یک سو، که حکایت از مداخله‌های بی‌جا و گسترده دولت در امور سیاسی و اقتصادی مردم دارد، و حاکمیت اسلام به عنوان دین برابری

و برادری، ضمن آنکه در روند شکل‌گیری جامعه مدنی اختلال ایجاد شده است به ساخت طبقاتی این جوامع نیز ماهیتی سیال و متحول بخشیده است. برخلاف کشورهای صنعتی سرمایه‌داری که طبقات اجتماعی نقش تعیین‌کننده دارند و در دسترسی به سایر منابع کمیاب، یعنی قدرت و منزلت از سایر گروه‌ها یعنی گروه‌های قدرت و گروه‌های منزلت، گوی سبقت را ربوده‌اند، در خاورمیانه، این دولت است که به مثابه کانون قدرت بیشترین و بعضاً انحصاری‌ترین دسترسی به ثروت را داراست.

به زعم جیمز میل، در خاورمیانه، بیش از آنکه ثروت به قدرت بینجامد، قدرت به ثروت می‌انجامد.<sup>۵</sup> از سوی دیگر، اسلام نیز به عنوان دین برابری و برادری و قطع نظر از ارتباط یا عدم ارتباط تاریخی آن با ساخت حکومت در تاریخ خاورمیانه، به عنوان دینی شناخته می‌شود که به لحاظ نظری از شکل‌گیری طبقات اجتماعی حمایت نمی‌کند. به عبارت دیگر، ممکن است در طول تاریخ خاورمیانه، حکومت‌های مختلفی به نام دین سعی کرده باشند که به الگوی تاریخی رابطه قدرت و ثروت، وجه شرعی بخشند، اما جدا از این گذشته تاریخی،

دین‌شناسان، متن و جوهر اسلام را مغایر با  
شکل‌گیری طبقات اجتماعی به مثابه  
گروه‌هایی مستقل و واقعی که برخوردار از  
مرزبندی‌های دقیق و غیرقابل نفوذ  
هستند، می‌دانند.<sup>۷</sup>

البته ممکن است ادعا  
شود که عدم پشتیبانی  
نظری اسلام از  
شکل‌گیری طبقات  
اجتماعی، الگوی  
تاریخی فوق‌را  
تقویت کرده است.  
گرچه این بحث را  
باید به وقت و جای  
دیگری موکول کرد،  
با این حال، بین عدم  
پشتیبانی نظری اسلام از  
شکل‌گیری طبقات اجتماعی و  
تأیید این الگوی تاریخی فاصله‌زیادی  
است. اگر اسلام را دینی بدانیم که با هر گونه  
تمرکز و انحصاری شدن کانون ثروت و  
قدرت مخالف است، طبیعتاً به همان اندازه که  
در برابر شکل‌گیری طبقات اجتماعی، یا به  
عبارتی، انحصاری شدن ثروت در دست  
گروهی خاص، حساسیت نشان می‌دهد، در  
برابر انحصاری شدن قدرت در دست عده‌ای



خاص نیز واکنش نشان می‌دهد. چه این انحصار، در دست گروههای وابسته به دولت باشد و چه در دست گروههایی خارج از دولت.

امروزه در غرب هر چند محدودیتها و کنترلهای دولتی در بعضی زمینه‌ها کاهش یافته است، اما به انحصارات غیر دولتی انجامیده است و اگر روزی مسأله مردم، آزاد شدن از قید و بندها و کنترلهای دولتی بوده است، امروزه مسأله اصلی آنها، آزاد شدن از کنترل گروههای غیر دولتی است که بعضاً انحصاری عمل می‌کنند. به علاوه، اینکه در طول تاریخ، به نام دین، الگوی اقتدارگرایانه و تاریخی خاصی اعمال شده است، جوهرأ چه ربطی به دین دارد؟ به هر حال این اتفاق نظر وجود دارد که مانع اصلی شکل‌گیری جامعه مدنی، به معنای اعم کلمه، یعنی گروههای داوطلبانه‌ای که واسط بین دولت و مردم در سطوح و انواع مختلف - ولو به صورت محدود و کنترل شده آن - هستند، ساخت استبدادی حکومت در طول تاریخ بوده است؛<sup>۸</sup> ساختی که نیاز به توجیه و مشروعیت بخشیدن به سیاستها و رفتارهای خود را از طریق دینداران تأمین کرده است، اما اسلام نیز همواره به دلیل برخورداری از جوهر و ماهیت خاص، در طول تاریخ، در

برابر این توجیها و سوءاستفاده‌ها واکنش نشان داده است.

به هر تقدیر، ایران کشوری است با سابقه تاریخی خاصی و با ویژگیهای مثبت و منفی. کشوری که در طول تاریخ به دلیل ساخت سیاسی حکومت، در روند شکل‌گیری جامعه مدنی آن، که به شکلی قانونی و کنترل شده می‌تواند واسط میان مردم و دولت باشد، اختلال ایجاد شده است و بیش از آنکه شاهد گروههای جامعه مدنی در اشکال مختلف آن، بویژه طبقات اجتماعی و احزاب سیاسی باشیم، شاهد اجتماعات طبیعی و گروه‌بندیهای قومی و مذهبی هستیم. اما از سوی دیگر، شواهدی در دست است که با ظهور انقلاب اسلامی و خدشه در نظام تاریخی - سیاسی شیوه حکومتداری در کشور، بتدریج شاهد جوانه زدن و شکل‌گیری جامعه مدنی در انواع و اقسام آن هستیم. تعدد و تنوع مطبوعات در کشور، پیدایش انجمنهای مختلف صنفی و حرفه‌ای، تشکیل تدریجی احزاب سیاسی و غیره، تماماً حکایت از بسط حقوق مدنی - ولو مشروط آن - در کشور دارد. و اگر در طول تاریخ، عمدتاً به دلیل ساخت سیاسی و انعکاس آن بر رفتار نخبگان (اعم از نخبگان سیاسی و غیر سیاسی) در فرایند تمایز یافتگی

یا تفکیک، اختلال ایجاد شده بود، به نظر می‌آید اکنون این روند با سیری شتابان در حال پیشرفت است و در آینده نزدیک، شاهد شکل‌گیری کامل گروهها و اقشار مختلف اجتماعی باشیم. به هر حال، هر کدام از گروه‌بندیهای قومی و مذهبی و همچنین گروههای نوظهور، بویژه گروههای ناشی از بسط طبقه متوسط جدید، برخوردار از خرده فرهنگهایی بوده و نباید در فرایند تصمیم‌گیری و اجرا و نظارت از آنها غافل بود. همان‌گونه که روشن خواهد شد، دستیابی به وفاق اجتماعی و ملی، فقط در پرتو مشارکت این گروهها و خرده فرهنگهای آنها به دست می‌آید. هرچه جامعه‌ای تفکیک یافته‌تر باشد، دستیابی به وحدت فکری و نمادین سخت‌تر شده و نقش دولت، حساستر می‌شود.

در جوامعی که قشر سیاسی حاکم بر دستگاه سیاسی تنظیم‌کننده اهداف و فعالیت‌های اجتماعی، توجهی به خرده فرهنگهای مختلف و منافع و ارزشها و هنجارهای خاص گروهها و پایگاههای مختلف اجتماعی نداشته باشد و زمینه لازم را برای مشارکت این گروهها و اقشار مختلف در فرایند تصمیم‌گیری، اجرا و نظارت در عرصه‌های مختلف زندگی

اجتماعی فراهم نسازد و نه تنها نسبت به تعدیل فاصله موجود بین گروه‌بندیهای عمودی بی تفاوت باشد، بلکه در ایجاد این شکافها نیز نقشی اساسی داشته باشد، وجود سه مسأله حادث‌تر می‌گردد: انسجام بین گروهها، وحدت نمادین بین خرده فرهنگها و اعتراض از سوی گروههای محروم. در این حالت، در روند نهادی شدن ارزشهای عام و مشترك اختلال ایجاد شده و گروههای اجتماعی نسبت به درونی کردن فرهنگ و نظام نمادین مشترك و مورد لزوم برای نظام اجتماعی جامعه از خود مقاومت نشان می‌دهند. این مقاومت نیز هیچ معنایی بجز معنایی سیاسی نخواهد داشت. در چنین شرایطی، پیوستار وفاق اجتماعی-وفاق سیاسی به سمت وفاق سیاسی (یعنی تحمیل سیاسی هنجارهای رفتاری مشترك از سوی دولت یا دستگاه تنظیم‌کننده اهداف و فعالیت‌های اجتماعی) متمایل می‌گردد و تمرکز روزافزون قدرت سیاسی و حجیم شدن فزاینده دستگاه دیوانسالاری و تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی، اهمیت و جایگاهی ویژه می‌یابد. لوئیس کوزر، وفاق را چیزی بیش از توافق ملی دانسته و آن را همفکری و هم‌احساسی میان افراد و گروههای

اجتماعی تعریف می‌کند.<sup>۹</sup> هنگامی وفاق ایجاد می‌شود که درصد قابل توجهی از افراد جامعه و همچنین تصمیم‌گیران اصلی آن بر تصمیمات کلیدی و مورد لزوم و نیز اولویت موضوعات، توافق داشته باشند. در شرایط وفاقی، بین افراد و گروهها یک حس همانندی و قرابت وجود دارد و پیوندهای عاطفی و دلمشغولیهها و منافع مشترك، آنها را به یکدیگر متصل کرده است. در زمینه وفاق، به طور خاص، باید به چند نکته توجه داشت: الف) وفاق (اجتماعی) را نباید با اجبار و تحکم، یعنی تحمیل سیاسی هنجارهای رفتاری (وفاق سیاسی) یکی دانست. سازگاری منفعلانه و پذیرش روزمره الزامات اجتماعی را نیز نمی‌توان وفاق نامید. وفاق، فرآیندی اجتماعی و فعال است و باید آن را از تسلیم و رضایت با اکراه تفکیک کرد؛ ب) باید به ماهیت متحول و سیال وفاق و تاثیر شرایط زمانی-مکانی بر آن توجه داشت. ممکن است چیزی در برهه‌ای از تاریخ عنصر وفاقی باشد، اما در برهه‌ای دیگر نتواند هدایتگر رفتار جمعی باشد، ج) وفاق اجتماعی و وفاق سیاسی را نباید به صورت سیاه و سفید یا این یا آن مطرح ساخت. این گونه نیست که در جامعه‌ای وفاق اجتماعی

محض حاکم باشد و در جامعه‌ای دیگر وفاق سیاسی محض. همه جوامع، در عمل، برخوردار از ترکیبی از وفاق اجتماعی و وفاق سیاسی هستند. هر اندازه هم که توجه به منافع، ارزشها و هنجارهای رفتاری گروهها و اقشار مختلف در فرآیند تصمیم‌گیری و تصویب قوانین، نظارت و اجرا بشود، باز هم میزانی از شکاف میان هنجارهای مسلط و هنجارهای گروهها و خرده‌فرهنگهای آنها و در نتیجه استفاده از ابزارهای تحکم و اجبار برای ایجاد نظم توسط دولت، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. مسأله مهم، میزان این شکاف است. میزان این شکاف و نحوه ترکیب وفاق اجتماعی و وفاق سیاسی است که جوامع مختلف را از یکدیگر متمایز می‌سازد. هرچه این ترکیب، بیشتر به سوی وفاق سیاسی سوق یابد، بی‌اعتمادی متقابل میان دولت و ملت (کنشگران و جمعهای انسانی) ایجاد و تقویت می‌شود و هرچه این ترکیب، بیشتر به سوی وفاق اجتماعی متمایل گردد، تفاهم، هم‌احساسی و اعتماد متقابل بین دولت و ملت بیشتر می‌شود. همان گونه که اشاره شد، انتخاب نمادها، ارزشها و معانی فرهنگی مورد نظر اکثریت گروهها و اجتماعات مختلف و تلاش در جهت نهادی

کردن این ارزشها و درونی شدن آن توسط افراد، همراه با توزیع عادلانه امکانات و مواهب طبیعی و اجتماعی، از عوامل عمده ایجاد وفاق اجتماعی در جامعه است.<sup>۱۰</sup> یکی از معجاری اساسی برای دستیابی به وفاق اجتماعی، مشارکت اجتماعی است. مشارکت اجتماعی افراد و گروههای مختلف اجتماعی در تمام عرصه‌هایی که با سرنوشت آنها گره خورده، گامی است اساسی در تحقق وفاق اجتماعی. علاوه بر این، در مباحث مربوط به مردم‌سالاری (دموکراسی)، بحثی مطرح است به نام مردم‌سالاری مشارکتی. نگارنده معتقد است که می‌توان شکلی از مردم‌سالاری محدود و مشروط را در کشور برای جلوگیری از انحصار در زمینه‌های مختلف پیاده کرد. علاوه بر مناقشه‌بردار بودن مفهوم مردم‌سالاری، همانند سایر مفاهیم سیاسی، در عمل، تحقق این مفهوم در جوامع مختلف در ذیل ارزشهای عام و چارچوب نهادی و ساختاری آن جوامع صورت می‌گیرد. بنابراین هیچ ضرورتی ندارد که در خصوص مفهوم مردم‌سالاری خود را مقید به تعریف خاصی کنیم، تعریفی که منطقاً با مبانی نظری خاصی سازگار باشد. البته این بدان معنا نیست که

مردم‌سالاری، فاقد هر گونه قدر متیقنی است. شاید بتوان قدر متیقن مردم‌سالاری را مشارکت مردم در سرنوشت خویش دانست. مشارکتی که با رعایت اصول و ارزشهایی خاص صورت می‌گیرد. قدر مسلم، علاوه بر اینکه سرنوشت افراد با سرنوشت یکدیگر و گروههای اجتماعی گره خورده است. شناسایی این سرنوشت نیز تابع عوامل و عناصر مختلفی از جمله ارزشها، هنجارها و منابع گوناگونی است که افراد و گروههای اجتماعی در عمل به آن توجه دارند.

یکی از این ارزشها و منافع نیز می‌تواند ارزشهای عام و منافع ملی باشد. افراد، بسته به میزان تعلقی که به جمعهای مختلف دارند، آنها را در سرنوشت خویش شریک می‌دانند. بنابراین به نظر می‌آید که افراد و گروههای مختلف اجتماعی، از طریق مشارکت در سرنوشت خویش، بهتر و آسانتر به یک وفاق اجتماعی و ملی دست یابند، تا در شرایطی که هیچگونه توجهی به ارزشها، هنجارها و منافع آنها نشود. در همین جا فرصت را مغتنم شمرده و برای استفاده از آرای صاحب‌نظران حوزه و دانشگاه، پیشفرض اساسی و بعضی از الزامات عمده مردم‌سالاری مشارکتی را مطرح می‌سازم.

امید دارم این بزرگان بر بنده منت گذاشته و این مختصر را به زیور نقد و ارزیابی خود بیارایند.

مردم سالاری مشارکتی بر این پیشفرض اساسی متکی است که سیاست شامل تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی می‌شود و مردم باید در تمام موضوعاتی که زندگیشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، حرفی برای گفتن داشته باشند. سیاست تنها محدود و محصور به حکومت نیست، هر جا تصمیمی اتخاذ شود و زندگی مردم را تحت تأثیر قرار دهد، مثل منزل، مدرسه، محل کار و... جزو قلمرو سیاست به حساب می‌آید. هدف اصلی مشارکت در مردم سالاری مشارکتی صرفاً مهار رهبران سیاسی و نظارت بر عملکرد و فعالیتهای آنها نیست، بلکه توسعه ظرفیتهای انسانی و تحقق کامل شخصیت انسانی از اهداف عمده محسوب می‌شود. انسانها فقط از طریق مشارکت به بالقوه‌های خود دست می‌یابند؛<sup>۱۱</sup> مشارکت در تصمیم‌گیری، اجرا و نظارت بر اموری که به نحوی با سرنوشتشان پیوند دارد. شرایط و الزامات عمده مردم سالاری مشارکتی عبارت است از:

۱. حکومت خوب، نتیجه تصمیم‌گیری کارای تصمیم‌گیران کلیدی و اصلی جامعه

نیست؛ بلکه حاصل مشارکت و مداخله همه شهروندان در سرنوشت خویش است.

۲. فعالیت‌گرایی سیاسی از ارزش بالایی برخوردار است و شامل فعالیتهای بسیار گسترده می‌شود. سیاست دامنه گسترده‌ای دارد که شرکت در انتخابات فقط جنبه کوچکی از آن به حساب می‌آید.

۳. شهروندان باید به طور داوطلبانه میزانی از درگیری و ستیز را بپذیرند. درگیری و کشاکش الزاماً نامطلوب نیست، و برای دستیابی به وفاق جمعی و اجتماعی ضروری است.

۴. فرد باید بتدریج و با در اختیار داشتن فرصتهای لازم در تمام زمینه‌های تصمیم‌گیری، مهارت لازم را به دست آورد.

۵. برای جلوگیری از اینکه زندگی سیاسی تحت سلطه افراد معدودی قرار گیرد، سطح و میزانی از رقابت ضروری است.

۶. فرایند سیاسی جاری باید باز باشد و شهروندان در چارچوب ارزشهای غایی و قوانین جاری، تحمل آرای مخالف را داشته باشند.

رفتار نخبگان سیاسی و نهادهای دست‌اندرکار امر جامعه‌پذیری، دو عامل

اساسی در ایجاد فضای مناسب برای تحقق مردم‌سالاری مشارکتی است. به هر حال، همان‌گونه که اشاره شد وفاق اجتماعی عمدتاً از طریق مشارکت اجتماعی و توجه به منافع، ارزشها و خرده‌فرهنگهای خاص گروهها و اقشار مختلف اجتماعی به دست می‌آید. از سوی دیگر، تقویت وفاق سیاسی - تحمیلی و اجباری - و در نتیجه بی‌اعتمادی روزافزون بین دولت و ملت، تنها به رشد روزافزون دستگاه عریض و طویل دیوانسالاری، خروج گروههای خاصی از صحنه تصمیم‌گیری و تقویت پایه‌های قدرت گروهی خاص محدود نمی‌شود. گروههای اجتماعی مطرود از صحنه سیاست و سایر عرصه‌های غیر سیاسی همچون موریانه پایه‌های نظام سیاسی حاکم را خورده و روز به روز بنیانهای مشروعیت آن را سست تر و متزلزل تر می‌سازند. واکنشهای منفی این گروهها، نمادهای مشترك و مورد توافق آنها را نیز دربر خواهد گرفت و بتدریج زمینه برای پذیرش نمادهای فرهنگی بیگانه با زمینه‌های تاریخی و فرهنگی و اجتماعی یک جامعه فراهم می‌شود؛ و این به معنای ایجاد زمینه مناسب برای تهاجم فرهنگی است.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که رفتارهای بعضی از گروههای سیاسی مسلح و غیر مسلح در اوایل انقلاب و سوءاستفاده آنها از مفهوم آزادی و مشارکت، در شرایطی که نظام سیاسی و دولت جمهوری اسلامی ایران از اقتدار لازم و کافی برخوردار نبود و همچنین وجود جنگ تحمیلی و ضرورتهای طبیعی ناشی از آن، از عوامل عمده در عدم تمایل نخبگان سیاسی به تحقق اصول مربوط به مشارکت بوده است. از سوی دیگر، وجود جنگ تحمیلی، به مثابه عامل ایجاد همبستگی و اجماع، بطور طبیعی باعث می‌شد تا گروههای خودی از تقاضاهای سیاسی خود چشم‌پوشی کرده و تمام هم و غم خود را متوجه مقابله با دشمن خارجی نمایند.

امروزه با تقویت و تحکیم اقتدار سیاسی نظام جمهوری اسلامی و پایان یافتن جنگ، گروههای اجتماعی بتدریج به منافع و ارزشهای خود آگاه گردیده و تقاضاهای سیاسی خود را در برابر دولت قرار می‌دهند. بدیهی است این تقاضاها، پاسخهای جدیدی می‌طلبد.

تجربه ناموفق نظام گذشته در توجه صرف به سخت‌افزارهای امنیت ملی، از قبیل رشد اقتصادی (G.N.P)، تقویت قوه قهریه و ... و

- Dorsey press, 1974 PP. 111-113.
5. T. H. Marshall. Class, citizenship & social Development. westport: Greenwood Press, 1973.
۶. جیمزبیل. تحلیل طبقاتی و دیالکتیکهای نوسازی در خاورمیانه، نقد و ترجمه عماد افروغ، راهبرد، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۳، ص ۱۰۵.
۷. برای نمونه ر.ک: پیشین، ص ۹۹.
۸. حمیرا مشیرزاده، «ساختار استبدادی حکومت پادشاهی و عدم رشد بورژوازی در ایران»، راهبرد، شماره ۶، بهار ۱۳۷۴.
9. Lewis A. Coser in Outhwaite, Williaml & Tom Bottomore (eds.),  
The Black well Dictionary of Twentieth-century social Thought. Oxford: Black well Publishers, 1993, P.107.
۱۰. مسعود چلبی. «وفاق اجتماعی». نامه علوم اجتماعی، جلد دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۵-۲۸.
11. Robert Weissberg. Political learning, Political choice & democratic citizenship. New Jersey: Prentice - Hall, Inc, 1974, PP. 174-195.
12. Edward E. Azar & chung - IN Moon (eds). National security in the Third world. The Management of internal & External Threats, Cambridge: university Press, 1988.

غفلت از نرم افزارهای آن،<sup>۱۲</sup> همچون ایجاد زمینه لازم برای وفاق اجتماعی، توسعه مشارکت سیاسی، تعدیل نابرابریها، رفاه عمومی و... تجربه ای سودمند را پیش روی مآقرار می دهد. به نظر می رسد قانون اساسی مترقی و ارزشمند کشور، در قالب اصول مختلف، ظرف و ساخت لازم و مساعد را برای تحقق وجوهی از مردم سالاری مشارکتی و دستیابی به وفاق اجتماعی در عرصه سیاست مصطلح فراهم ساخته است.

#### پی نوشتها

1. Jonathan H. Turner. "A General Theory of Macrostructural Dynamic", \_\_\_\_ PP. 186-206.
2. Tom Bottomore, in Outhwaite, William & Tom Bottomore (eds.),  
The Black well Dictionary of Twentieth-century social Thought. Oxford: Black well Publishers, 1993, P.251.
۳. عماد افروغ. فضا و نابرابری اجتماعی: مطالعه جدایی گزینی فضایی و تمرکز فقر در محله های تهران. رساله دکترا، در دست انتشار.
4. Jonathan H. Turner. The Structure of sociological theory. Illinois: